

The Analytical Method in The *Groundwork for The Metaphysics of Morals*

Arash. Bagheri Mohammadabadi^{1*} 

¹ The Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran

* Corresponding author email address: bagheri.arash73942014@gmail.com

Article Info

Article type:

Original Research

How to cite this article:

Bagheri Mohammadabadi, A. (2024). The Analytical Method in The Groundwork for The Metaphysics of Morals. *Sophia Perennis*, 21(45), 115-126.



© 2024 the authors. Published by Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) License.

ABSTRACT

There are disagreements among commentators on Kantian ethics regarding the analytical method in the "Groundwork for the Metaphysics of Morals." The disagreement is about what it means for the method to be analytical. Some believe that the analytical method in the "Groundwork" is 1) understood in traditional terminology regarding its analytical nature, or 2) relates to the nature of analytical judgments, or 3) marks conceptual analysis without having any deeper meaning. This paper shows that Kant's notion of the analytical method should be understood according to the terminology of critical philosophy, rather than being according to traditional terminology or understood as being about judgments, or merely conceptual analysis. The article concludes that the beginning of the text is based on the doctrine of "the fact of reason," and the autonomy of the rational will is a condition for issuing judgments about good will, as judgments that are already known.

Keywords: Kant, method, fact of reason, analytical method, Kantian ethics.

Extended Abstract

Kant says that the goal of his Groundwork for the Metaphysics of Morals (from now: the Groundwork) is to search for and establish the supreme principle of morality. He says "I have adopted in this work the method that is, I believe, most suitable if one wants to proceed analytically from common cognition to the determination of its supreme principle, and in turn synthetically from the examination of this principle and its sources back to the common cognition in which we find it used." (G, 4:392) The meaning of the analytical method is the subject of this paper. Some commentators understand the analytical method based on the relation to analytical judgments or propositions. Other interpreters consider the analytical method in the text to refer to conceptual analysis, meaning it's a conceptual-analytical approach. A third group tries to understand Kant's analytical method in a more traditional sense. In this paper, we critique all these commentators and propose a new interpretation. We show that the analytical method for Kant in Groundwork has the same meaning that he introduced in his Prolegomena. That is

"rely on something already known to be dependable, from which we can go forward with confidence and ascend to the sources, which are not yet known, and whose discovery not only will explain what is known already, but will also exhibit an area with many cognitions that all arise from these same sources." (Prol, 4: 274-275)

If we show that the starting point of the Groundwork is a place where we are already confident in the validity of something already known and that from which we can go forward with confidence and ascend to the sources of this starting point at the end, we must consider the method of the Groundwork as analytical. We will also demonstrate that we actually have a priori synthetic judgments that our discussion begins with, and at the end, a condition (that is, the autonomy of practical reason) is represented, based on which these judgments are possible. This article attempts to show that the starting point of the text is a concept constituted by having moral judgments, but the process of the Groundwork is supposed to clarify the sources of these judgments and demonstrate how such moral judgments have become possible with such sources. We show why common rational knowledge of morality is the same as moral consciousness, and how it relates to the idea of freedom. For Kant, there is a rational idea that, since it is an idea of reason, cannot be directly intuited and therefore cannot be theoretically given or proven; it still, however, falls within the realm of facts. This idea, which is a fact, is the idea of freedom, whose reality manifests as a specific type of causality that proves its reality and that of its concepts by what it does, and consequently, will be displayed in experience. Kant referred to this understanding of the realization of freedom as the "fact of reason." The state of the "fact of reason" is the consciousness of the moral law, and this consciousness manifests itself in the actions of the subject in the empirical world. Thus, Kant believes that the reality of synthetic a priori judgments can be established not just in empirical intuition but also in a kind of moral consciousness. This article tries to show that this moral consciousness and its judgments are the starting point of the Groundwork. Therefore, the Groundwork begins with judgments according to the "fact of reason," which we are confident in their validity, and then analyzes this moral consciousness. In this way, the method of this book is an analytical method.

Then, Kant analytically analyzes moral consciousness, in the sense we discussed earlier, i.e. the fact of reason, to reach its origin, which is the autonomy of the free rational subject. This is exactly what groundwork does, and understanding the analytical method in any other way will not fully clarify Kant's method.

بررسی روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری برای متافیزیک اخلاق

آرش باقری محمد آبادی^۱ 

۱. گروه فلسفه، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران

*ایمیل نویسنده مسئول: bagheri.arash73942014@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله

پژوهشی/اصیل

نحوه استناد به این مقاله:

باقری محمد آبادی، آرش. (۱۴۰۳). بررسی روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری برای متافیزیک اخلاق. *دوفصلنامه علمی جاویدان خرد*، ۲۱(۴۵)، ۱۱۵-۱۲۶.



© ۱۴۰۳ حق نشر (کپی رایت) این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY 4.0) صورت گرفته است.

مفسران اخلاق کانتی اختلافاتی درباره معنای روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری برای متافیزیک اخلاق دارند. برخی معتقدند روش تحلیلی در این کتاب طبق اصطلاح‌شناسی سنتی در رابطه با تحلیلی بودن روش معنا می‌یابد، یا اینکه در ارتباط با طبیعت احکام تحلیلی است، و یا اینکه صرفاً نشانگر شروعی با کنش تحلیل مفهومی است بدون اینکه معنای ویژه بیشتری داشته باشد. این نوشتار نشان می‌دهد منظور کانت از روش تحلیلی طبق اصطلاح‌شناسی فلسفه نقادی در کتاب، و نه مطابق با اصطلاح‌شناسی سنتی، یا مرتبط با احکام، و یا صرف تحلیل مفهومی، فهمیدنی خواهد بود. اگر بدین شیوه، معنای تحلیل را بفهمیم معنای متن برایمان روشن‌تر خواهد شد. در نتیجه سرآغاز متن بر اساس آموزه «واقعیت عقل» است، یعنی خودقانون‌گذاری اراده سوژه عقلانی شرط صدور احکام درباره اراده خیر، به عنوان احکامی که سوژه به طور واقعی در اختیار دارد است.

کلیدواژگان: کانت، روش، واقعیت عقل، روش تحلیلی، متافیزیک اخلاق

کانت می‌گوید هدف بنیادگذاری برای متافیزیک اخلاق (از این به بعد: بنیادگذاری) جست‌وجو^۱ و تثبیت^۲ اصل نهایی اخلاق است (G, 4: 392). کانت برای اینکه به این هدف‌های دوگانه دست یابد باید مطابق چه روشی^۳ عمل کند؟ می‌گوید: «در این اثر روشی را اتخاذ کرده‌ام که باور دارم مناسب‌ترین [روش] است، و این است که به طور تحلیلی از شناخت مشترک به تعیین اصل نهایی آن [شناخت مشترک] می‌رسم و [بعد] به طور ترکیبی از بررسی این اصل و منابع آن به شناخت مشترک بازگشته‌ام» (G, 4:392). کانت برای اینکه به این روش عمل کند و به اهداف دوگانه جست‌وجو و یافتن و بعد تثبیت اصل نهایی اخلاق دست یابد، کتاب را به سه بخش تقسیم کرده است: بخش اول: گذار از شناخت عقلانی مشترک اخلاق به فلسفی.

بخش دوم: گذار از فلسفه مردم‌پسند اخلاق به متافیزیک اخلاق.

بخش سوم: گام نهایی از متافیزیک اخلاق به نقد عقل عملی محض. (Ibid)

حال مراد کانت، با توجه به این مواضع، از تحلیلی و ترکیبی بودن روش او چیست؟ ارتباط میان این بخش‌ها با یکدیگر طبق این روش‌مندی چگونه است؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها در درک خواننده از کلیت اثر یاری خواهد رساند، چراکه فهمیدن پاسخ این پرسش‌ها به منزله فهمیدن این است که سیر استدلالی کانت در کل کتاب چیست و برای همین همواره در بررسی‌های کتاب بنیادگذاری موضوعی مهم بوده است. اما بررسی هر دو روش خارج از حوصله این نوشتار است. پس بحث خود را به مسئله روش تحلیلی در متن محدود خواهیم کرد. میان مفسران اخلاق کانتی اختلافاتی درباره روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری برای متافیزیک اخلاق کانت وجود دارد. آن‌ها درباره اینکه منظور کانت از تحلیلی بودن روش دقیقاً چیست اختلاف نظر دارند. ادعای این مقاله این است که روش تحلیلی مربوط به دو بخش اول کتاب بنیادگذاری بوده و تنها بر مبنای توضیح کانت درباره روش در فضای فلسفه نقادی و نه اصطلاح‌شناسی سنتی-دکارتی فهمیدنی است.

ابتدا بهتر است به آرای گوناگون در تفسیر روش تحلیلی کانت بپردازیم و مشخص کنیم چرا این تفاسیر را ناکافی دانسته‌ایم. به ترتیب در وهله اول برداشت‌ها از روش کانت را نشان داده و خواهیم گفت که چرا با این برداشت‌ها مخالفیم. با این کار ضرورت نگارش این نوشتار بیشتر به دیده خواهد آمد. در این مورد تنها یک استثنا وجود دارد، بدین معنا که تفسیر آلیسون از روش تحلیلی را در متن نوشتار رد خواهیم کرد. در خلال متن استدلال خواهیم کرد که روش تحلیلی به معنایی که در فلسفه نقادی منظور است بر متن کتاب بنیادگذاری منطبق است. **تفسیر روش تحلیلی در نسبت با تحلیلی و ترکیبی بودن احکام یا قضایا**

تفسیر برخی مفسران معنای تحلیلی و ترکیبی بودن روش را بر مبنای تحلیلی و ترکیبی بودن احکام یا قضایا فهم می‌کنند. نزد این دسته از مفسران، که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌کنیم، کانت روش ترکیبی را برای بدست آوردن یا توجیه احکام ترکیبی پیشینی و روش تحلیلی را برای نشان دادن احکام تحلیلی به کار می‌گیرد. مثلاً مایکل مک‌کارتی در مقاله خود روش تحلیلی را متناظر با قضایای تحلیلی و روش ترکیبی را متناظر با قضایای ترکیبی فهم می‌کند. مک‌کارتی استدلال می‌کند که کانت در نقد عقل محض و در بخش سوم بنیادگذاری به دنبال توجیه احکام ترکیبی پیشینی است و برای این امر از روش ترکیبی استفاده می‌کند. اما سپس استدلال خود را اینطور صورت‌بندی می‌کند که اگر روش ترکیبی برای توجیه احکام ترکیبی پیشینی مناسب است پس روش تحلیلی باید برای احکام تحلیلی مناسب باشد (McCarthy, 1976: 565-582). مطابق این برداشت دریافت کانت از اینکه قانون اخلاق و احکام خودقانون‌گذاری^۴ باید ترکیبی پیشینی باشند غلط است، زیرا کانت، چنانکه در بخش مقدمه این نوشتار از او نقل‌قول کردیم، می‌گوید که ابتدا روش تحلیلی را به کار بسته است، و مطابق با این روش به قانون اخلاق و در نتیجه به ضابطه خودقانون‌گذاری دست می‌یابد، و چون طبق دریافت مک‌کارتی این روش به ما قضایای تحلیلی را عرضه

خواهد داشت پس خودقانون‌گذاری نمی‌تواند ترکیبی پیشینی باشد. اما تفسیر مک‌کارتی نمی‌تواند درست باشد، زیرا اگر کانت روش تحلیلی را صرفاً برای احکام تحلیلی در نظر می‌داشت نمی‌توانست مسئله خاص کتاب نقد عقل محض را، یعنی اینکه «احکام ترکیبی پیشینی چگونه ممکن هستند؟» (CPR: B19)، همچنین در کتاب تمهیدات^۶ پیگیری نماید، زیرا طبق تصریح کانت، کتاب تمهیدات بر اساس روش تحلیلی نوشته شده است (Prol, 4: 263, 274) و همچنین روش تحلیلی ربطی به بررسی یا جمع‌آوری قضایای تحلیلی ندارد بلکه فقط دلالت بر این دارد که اگر امری مفروض یا داده شده^۷ باشد به شرط‌های آن امر فرا می‌رود، شرط‌هایی که امر داده‌شده تنها بر مبنای آن شروط می‌توانند ممکن باشند. در این روش چیزی جز گزاره‌های ترکیبی پیشینی بررسی و استفاده نمی‌شوند و می‌توان آن را روشی پس‌رونده در نظر گرفت (Prol, 4: 276n). پس درمی‌یابیم با توجه به تصریحات متون کانت این دریافت از روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری نمی‌تواند صحیح باشد.

روش تحلیلی به مثابه تحلیل مفهومی

دیگر مفسران روش تحلیلی متن را در معنایی ناظر به تحلیل مفهومی یعنی یک روشی تحلیلی- مفهومی^۸ لحاظ می‌کنند. نزد آن‌ها روش تحلیلی در این متن دلالتی بر صرف تحلیل مفهومی دارد. ما از مفهومی که داریم، فهم اولیه از اخلاق یا چنانکه کانت نام‌گذاری می‌کند، یعنی شناخت عقلانی مشترک اخلاق (G 4: 393)، آغاز می‌کنیم و با تحلیل مفهومی این شناخت اولیه خود مبنای آن را روشن می‌کنیم. مثلاً چنانکه دیتر شونکر-آلن وود (Schönecker/Wood: 2015, 12) یا کلاوس استایگلدر (Steigleder, 2023: 35) بیان می‌دارند. اینجا فهم ایشان از روش کانتی چنین است که کار کانت صرف همان تحلیل مفاهیم، در اینجا تحلیل مفهوم اخلاق نزد عقلانیت عام و مشترک، است. البته کانت نوعی تحلیل مفهومی انجام می‌دهد، اما روش تحلیلی تنها به همین معنا نیست. موضع ما در اینکه روش تحلیلی کانت ضرورتاً ابزار تحلیل مفهومی را به کار می‌گیرد با موضع ایشان توافق دارد، اما در سیر بحث نشان خواهیم داد که توضیح دادن روش تحلیلی در کتاب بنیادگذاری نمی‌تواند صرفاً به همین جا ختم شود. در واقع اینکه بگوییم روش تحلیلی کانت همان روش تحلیل مفهومی است توضیح خاصی بر روش کانت نیست، بلکه بهتر است بگوییم روش تحلیلی کانت مستلزم تحلیل مفهومی نیز خواهد بود. در ادامه نشان خواهیم داد که روش تحلیلی کانت چه دلالت ویژه بیشتری دارد و طبیعتاً در روند مقاله خودبه‌خود مشخص خواهد شد که توضیح فوق در رابطه با روش کانت در کتاب بنیادگذاری کافی نیست؛ بدین دلیل که اگر با موفقیت نشان دهیم که کانت روش تحلیلی را طبق روش‌شناسی فلسفه نقادی خود به کار برده است تحلیل مفهومی جزئی از روش تحلیلی در بنیادگذاری خواهد بود نه اینکه تنها معنای آن باشد.

روش تحلیلی در معنای دکارتی یا سنتی

دسته دیگر سعی دارند تحلیلی و ترکیبی بودن روش کانت را به معنایی سنتی‌تر فهم کنند. ما ابتدا توضیح می‌دهیم که روش تحلیلی در معنای سنتی‌تر چه معنایی دارد، سپس به سراغ مفسران کانت می‌رویم. رجوع به متن دکارت بهترین راه ورود است. دکارت دو روش برهان معرفی می‌کند. نزد دکارت روش تحلیلی روشی است که نشان می‌دهد چیزی به نحو پیشینی استنتاج می‌شود. یعنی از آنچه که در نظام معرفت ابتدا کشف می‌شود آغاز می‌کند تا به شرط آن برسد. همچنین این روش چیزی در خود ندارد که در خوانندگان باعث الزام عقیده‌ای بشود (Descartes, 1984: 110). برای دکارت این روش، بهترین روش تعلیم نامیده می‌شود. همچنین دکارت تذکر می‌دهد که این روش نمی‌تواند در مورد مباحث متافیزیکی به خوبی مورد استفاده قرار گیرد چون اگرچه در حوزه هندسه بسیار عالی به کار می‌رود ولی در حوزه متافیزیک مناسب نخواهد بود چون مفاهیم اولیه براهین هندسی با حواس ما هماهنگی دارند و همگان آن را به آسانی می‌پذیرند. در این مورد همه افراد حتی افراد بی‌دقت هم قادر به انجام این روش هستند (Ibid, 111). روش ترکیبی نیز روشی است که به بیان دکارت دارای مجموعه بلندی

از قضایا و اصول و اثبات‌ها و مسائل است. این روش نتیجه را به‌وضوح به دست می‌دهد (Ibid, 110-111). به یک معنا می‌توانیم بر مبنای عبارات دکارتی تصدیق کنیم این روش برای پژوهش‌های علمی، به سبب طول و تفصیل دقیق آن و اثبات دقیق و واضح نتایج، روشی مناسب‌تر است.

حال به سراغ مفسران کانت می‌رویم. نزد گایر روش تحلیلی به معنای سنتی و دکارتی کلمه بر برخی قسمت‌های متن بهتر با متن همخوان می‌شود، یعنی استدلال تحلیلی به معنایی که در بالا آمد پسرونده به سمت شروط است و در تناظر با این، استدلال ترکیبی استدلالی پیش‌رونده است تا به نتایج برسد (Guyer, 2007: 34). در ادامه نشان خواهیم داد که این دریافت درباره روش تحلیلی درباره متن کانت در حقیقت با روش کانتی مطابق نیست. مسئله این نوع تفاسیر این است شواهد کم و یا بعضاً اشتباهی برای متن خود عرضه کرده‌اند و صرفاً بر اساس معنای مصطلح اصطلاحات و نه بر مبنای اصطلاحات خود کانت تفسیر خود را شکل داده‌اند. گایر در نهایت با نوعی سردرگمی ابراز می‌کند باید هر دو معنای کانتی (یعنی معنای مطابق با اصطلاح‌شناسی فلسفه نقادی) و معنای مصطلح سنتی را در ذهن داشته باشیم، اما این حداکثر نگاهی منحصر به فرد نسبت به متن عرضه می‌دارد نه اینکه منظور کانت را روشن نماید، چون اگر مراد ما شرح منظور کانت در رابطه با به کارگیری روش تحلیلی است، هنگامی که گایر روش ترکیبی را به بخش‌هایی از بخش دوم کتاب بنیادگذاری نسبت می‌دهد (Ibid)، کاملاً در اشتباه است، زیرا کانت در انتهای بخش دوم کتاب بنیادگذاری به صراحت می‌گوید که بخش دوم اثر دارای روش تحلیلی است و هیچ اشاره‌ای به روش ترکیبی در آنجا نمی‌کند (G, 4: 445).

شونکر برای تفسیر معنای روش کانت بر مبنای خوانش اصطلاحات به روش عرفی شواهد بیشتری از سایرین ارائه می‌دهد (Schönecker, 2009: 95n). وی به درسگفتارهای منطق رجوع می‌کند. کانت در منطق یشه^۹ همانند دکارت بیان می‌دارد که روش ترکیبی برای کارهای علمی پیچیده مناسب است و روش تحلیلی برای کاربرد عامه (Kant, 1992: 639). مطابق چنین دریافتی کانت پیچیدگی متن نقد عقل محض را عامل موفق نشدن آن اثر می‌دانسته و در نتیجه در اثر جدید خود به دنبال این است که با روشی به مقاصد خود دست یابد که بتواند مخاطبان بیشتری را جذب خود کند. به همین خاطر با استفاده از روشی خواهد نوشت که برای همگان مناسب‌تر باشد. طبق این دریافت، علت اینکه کانت می‌گوید «به طور تحلیلی از شناخت مشترک به تعیین اصل نهایی آن [شناخت مشترک] می‌رسیم» این است که برای یافتن این اصل نهایی از کاربردی عمومی آغاز کرده است و روش تحلیلی است که برای کاربرد عمومی مناسب است. به نظر می‌رسد این نوع تفسیر، تفسیری عالی است که می‌توان در رابطه با روش تحلیلی کانت عرضه داشت. اما در صورتی این تفسیر را می‌توانستیم بپذیریم که اولاً متن بنیادگذاری واقعاً متنی عامه‌پسند و متناسب با فهم همگان می‌بود، که ابداً چنین متنی نیست. اینکه روش تحلیلی برای کاربرد عمومی مناسب است دلیل نمی‌شود که صرفاً برای کاربرد عمومی مناسب باشد، بلکه می‌تواند برای کاربرد پیچیده‌تر و علمی‌تر هم مناسب باشد. همچنین خود کانت در پیشگفتار کتاب بنیادگذاری تصریح می‌کند که بنیادگذاری کردن برای متافیزیک اخلاق دارای ظرافتی است که در نتیجه نمی‌تواند عامه‌پسند لحاظ شود، اما این اثر بنیادگذاری برای نظامی دیگر (یعنی متافیزیک اخلاق) خواهد بود که آن نظام باید به طور عامه‌پسند ارائه شود (G, 4: 391). پیچیدگی زبانزد متن به ما اجازه نمی‌دهد که به تفسیر شونکر را بپذیریم. در نتیجه این دریافت نمی‌تواند درست باشد. و همچنین اگر تفسیری بدیل در قیاس با تفسیر شونکر نمی‌داشتیم می‌شد آن را با شکاکیت بپذیریم، اما در این متن تفسیری بدیل عرضه خواهیم نمود. همچنین همان‌طور که در دکارت دیدیم، روش تحلیلی روشی است که بر مبنای آن حتی افراد بی‌دقت هم می‌توانند به کشف شرط نائل شوند. اما ما در متن کانت (G, 4: 406-411) با مطالبی سروکار داریم که نشان می‌دهد فیلسوفان در تحلیل شناخت عقلانی مشترک اخلاق دچار خطاهایی بنیادین می‌شوند و امور مختلفی را به‌عنوان شرط این شناخت مطرح می‌سازند. دلیل این امر برای کانت این است که حکم فیلسوف ممکن است از طریق انبوهی از بررسی‌های نامرتبط و نامناسب به آسانی مغشوش شود (G, 4: 404). همچنین

درسگفتارهای منطق کانت احتمالاً در فضایی سنتی‌تر از فضای فلسفه نقادی او عرضه می‌شده‌اند، چراکه کانت در کلاس‌هایش مباحث خود را برای دانشجویان بر اساس متون درسی مرسوم مطرح می‌کرده است، درحالی‌که متنی که ما با آن سروکار داریم، یعنی بنیادگذاری، ناظر به نظام مفاهیم فلسفه نقادی کانت شکل گرفته است. پس اگر ما بتوانیم تفسیری بدیل ناظر به مفاهیم فلسفه نقادی ارائه نماییم تفسیری موجه‌تر از مسئله عرضه کرده‌ایم.

دیدگاه هنری آلیسون

اشاره کردیم روش تحلیلی می‌تواند در رابطه با احکام ترکیبی پیشین به کار رود چنانکه در تمهیدات کانت چنین استفاده‌ای کرده است. مسئله کلی این نوشتار این است که روش تحلیلی کانت در کتاب بنیادگذاری به معنایی که در فلسفه نقادی توضیح داده می‌شود، یعنی بر مبنای توضیح کانت از روش تحلیلی در تمهیدات باید فهم شود. در اینجا بسیار مهم است اشاره نماییم نزد آلیسون معنایی که کانت از روش در تمهیدات عرضه می‌کند نمی‌تواند برای بنیادگذاری در نظر گرفته شود (Allison, 2011: 34). دلیل آلیسون برای رد روش تحلیلی نقادانه در بنیادگذاری، به همان معنایی که در تمهیدات آمده، این است که روش تحلیلی در تمهیدات اشاره به روشی است که از قضایای ترکیبی پیشینی واقعی^{۱۰} آغاز می‌کند تا دریابیم تحت چه شرایطی این قضایا ممکن هستند. اما چنین روندی را در بنیادگذاری شاهد نیستیم چون چنین نیست که قضایای ترکیبی پیشینی واقعی را در وهله اول در اختیار داشته باشیم. بنیادگذاری طبق نظر آلیسون با بدنه‌ای از قضایای ترکیبی پیشینی که از صحت آن‌ها مطمئن باشیم آغاز نمی‌شود. این اگر درست باشد ایرادی جدی بر ادعای ما خواهد بود و به همین خاطر باید بدان پاسخ دهیم. ما پاسخ به این دیدگاه را در بخش بعدی ارائه خواهیم داد.

حال در بخش بعدی بحث خود را در نسبت با این تفاسیر شکل می‌دهیم و استدلال خواهیم نمود که منظور از روش تحلیلی مطابق معنایی خواهد بود که در تمهیدات عرضه داشته است. بدین ترتیب نشان داده خواهد شد که باید معنای روش تحلیلی را مطابق اصطلاح‌شناسی فلسفه نقادی فهم نماییم.

روش تحلیلی در بنیادگذاری

روش تحلیلی به معنایی که کانت در تمهیدات بیان می‌دارد روشی است که بر مبنای چیزی که پیشاپیش از صحت آن اطمینان حاصل کرده‌ایم آغاز می‌کند و با این روش به خاستگاه آن می‌رسد (Prol, 4: 274-275). تفاوت کار او با دکارت این است که از چیزی که صحت آن مفروض است آغاز می‌کنیم نه از چیزی که در نظام معرفت کشف شده است. حال اگر نشان دهیم که نقطه آغازین کتاب بنیادگذاری جایی است که پیشاپیش از صحت آن اطمینان داریم و همچنین در انتها به خاستگاه این نقطه آغاز می‌رسیم، روش کتاب بنیادگذاری را باید تحلیلی لحاظ نماییم. همچنین در ادامه به ایراد آلیسون نیز پاسخ خواهیم داد، یعنی نشان خواهیم داد که از قضا قضایای ترکیبی پیشینی‌ای در اختیار داریم که روند بحث ما با آن‌ها آغاز می‌شود و در انتها شرطی (یعنی خودقانون‌گذاری عقل عملی) که این قضا با برحسب آن ممکن می‌شوند بازنمایی می‌شود.

در بررسی شرح گایر درباره این مسئله ملاحظه کردیم کانت به صراحت می‌گوید دو بخش اول بنیادگذاری دارای روش تحلیلی هستند. اگر قرار باشد دو بخش نخست کتاب از نقطه‌ای آغاز شوند که از صحت آن اطمینان داریم، یعنی دارای شناختی از قضایای ترکیبی پیشینی واقعی هستیم، و همچنین شرط ممکن بودن این شناخت ترکیبی پیشینی را به دست بدهند باید نشان دهیم آن شناخت ترکیبی پیشینی که در اختیار داریم چیست.

بخش نخست کتاب بنیادگذاری با این عبارت آغاز می‌شود: «هیچ چیزی در هیچ جای جهان و حتی خارج از جهان نمی‌تواند به اندیشه درآید که به طور بی‌قیدوشرط خوب دانسته شود مگر ارادهٔ خیر»^{۱۱} (G, 4: 393). در ادامه به توضیح این عبارت می‌پردازد که ارادهٔ خیر به خودی خود خوب است. عنوان بخش نخست «گذار از شناخت عقلانی مشترک اخلاق به [شناخت] فلسفی» است. پس بحث در اینجا ناظر به «شناخت عقلانی مشترک اخلاق» است. کانت در ادامه بحث خود را معطوف به مفهوم تکلیف^{۱۲} می‌کند که تعیین بیشتر همان ارادهٔ خیر در نسبت با انسان است، بدین معنا که تحت تمایلاتی در تعارض با ارادهٔ خیر معنا پیدا می‌کند.

«برای آنکه مفهوم ارادهٔ خیری را که باید در خودش ارزشمند تلقی شود و بدون قصدی دیگر خیر است، بدان‌گونه که از پیش در فهم سلیم طبیعی قرار دارد و آنقدر که نیازمند روشن شدن است نیاز به یاد دادن و تعلیم ندارد.... می‌خواهیم مفهوم تکلیف را مورد بررسی قرار دهیم، مفهومی که مفهوم نوعی ارادهٔ خیر را هر چند تحت محدودیت‌ها و موانع سوژکتیو معینی است در بر دارد، محدودیت‌ها و موانعی که... مفهوم ارادهٔ خیر را پنهان و غیرقابل تشخیص نمی‌سازند، بلکه آن را از راه تضاد درخشان می‌سازند تا روشن‌تر به دیده آید» (G, 4: 397).

کانت در ابتدای بخش دوم می‌گوید: «اگر ما تا اینجا مفهوم خود از تکلیف را از کاربرد مشترک عقل عملی خود بدست آورده‌ایم، به‌هیچ‌روی نباید از این نتیجه گرفت که با آن به‌مثابهٔ مفهومی تجربی رفتار کرده‌ایم» (G, 4: 406). از این گفته نتیجه گرفته می‌شود که موقف «شناخت عقلانی مشترک اخلاق» نه یک موقف تجربی صرف و وابسته به شرایط بلکه امری عقلانی است. اینجا کانت به صراحت می‌گوید تکلیف مفهومی تجربی نیست، و تکلیف مفهومی است که از دل «شناخت عقلانی مشترک اخلاق» یا «کاربرد مشترک عقل عملی» به دست آمده است، یعنی از دل تحلیل خود آن موقف به‌مثابهٔ مفهومی عقلانی به مفهوم تکلیف دست پیدا کرده‌ایم. پس باید نتیجه بگیریم، اینکه ارادهٔ خیر به خودی خود خوب است، مفهومی عقلانی است، و کانت خود به طور گذرا بر این دریافت مهر تأیید می‌زند: «مفهومی از اراده که..... سوای از هر مقصودی خوب است... که از پیش در فهم سلیم طبیعی قرار دارد و آنقدر که نیازمند روشن شدن است نیاز به یاد دادن و تعلیم ندارد» (G, 4: 397).

هر حکمی که در نسبت با مفاهیم صدور می‌یابد نزد کانت مطابق با دسته‌بندی کتاب نقد عقل محض، یا باید پیشینی باشد و یا پسینی. مفهوم پسینی به طور تجربی به دست می‌آید، یعنی به ابژه‌ها باید نسبت داده شود. اما مفهوم پیشینی از شناختی پیشینی به دست می‌آید، شناختی که در آن «هیچ چیز نمی‌تواند به ابژه‌ها نسبت داده شود، مگر آنچه سوژه متفکر از خود صادر می‌کند» (CPR: BXXIII). اگر مفهوم و حکمی را خود سوژه صادر می‌کند، باید چگونگی آن را روشن کنیم، اما از تجربه است که می‌آموزیم. مطابق این دوگانه، می‌خواهد بگوید شناخت عقلی مشترک شناختی پیشینی است نه پسینی، پس طبق این دریافت باید قضایای پیشینی در چنین شناختی قابل‌ردگیری باشد. اگر بتوانیم چنین شناختی را در متن به طریقی مبرهن نشان دهیم، که تا اینجا توانسته‌ایم گامی در این راه برداریم، به ایراد آلیسون مبنی بر اینکه در نقطهٔ آغاز این متن شناختی ترکیبی پیشینی نداریم، پاسخ می‌دهیم و در نتیجه می‌توانیم نشان دهیم که روش تحلیلی در بنیادگذاری به همان معنایی وجود دارد که در تمهیدات معرفی شده است.

برخلاف نظر آلیسون ادعا می‌کنیم که قضایای اخلاقی نزد کانت در ابتدای بنیادگذاری قضایایی نیستند که در اختیار داشته باشیم، نقطهٔ آغاز متن نقطه‌ای است که با در اختیار داشتن قضایای اخلاقی شکل می‌گیرد، اما ادامهٔ روند بنیادگذاری قرار است این قضایا را به صراحت بیشتری برساند و نشان دهد که با چه بنیاد مفهومی‌ای چنین قضایای اخلاقی ممکن شده‌اند. اگر «شناخت عقلانی مشترک اخلاق» مفهومی تجربی نبوده بلکه عقلی باشد، و نیاز به تجربه شدن و در نتیجه یادگیری نداشته باشد، پیشینی است، و از خود سوژه صادر می‌شود و در نتیجه سوژه با فعل خود به ساخت آن مبادرت می‌ورزد. نزد کانت این ویژگی‌ها را می‌توانیم «آگاهی اخلاقی» بنامیم. نزد آلیسون قضایای ترکیبی

پیشینی برای امور واقع، که شامل قضایای ریاضی و فیزیک می‌شوند، اعتبار دارند. قضایایی که صحت آن‌ها را به‌عنوان امور واقع می‌یابیم. اما این نظر آلیسون در مقام مفسر کانت است نه نظر کانت. نزد کانت یک/یده عقلی وجود دارد، که چون ایده عقل است پس شهودی به آن تعلق نمی‌گیرد و در نتیجه هیچ اثبات نظری در مورد آن ممکن نیست اما باین حال در زمره امور واقع می‌گنجد. این ایده که یک واقعیت است ایده آزادی است که واقعیتش به مثابه نوع خاصی از علیت است که به وسیله قوانین عملی عقل محض در اعمال واقعی بروز می‌یابد که چون در اعمال واقعی بروز می‌یابد نتیجتاً در تجربه به نمایش درخواهد آمد (CJ, 5: 468). با این عبارات ایده آزادی در زمره امور واقع^{۱۳} قرار می‌گیرد. کانت در نقد دوم آزادی را به‌عنوان «واقعیت عقل» معرفی می‌کند. نقد دوم می‌خواهد این را تثبیت کند که عقل عملی محض وجود دارد، و اگر عقل به‌عنوان عقل محض، عملی باشد، واقعیت^{۱۴} خود و مفاهیمش را در عمل^{۱۵} نشان می‌دهد (CPrR, 5: 3). حال «واقعیت عقل» به‌عنوان آگاهی به قانون اخلاقی است که این آگاهی در انجام اعمال سوژه در جهان تجربی نمایان می‌شود. بدین ترتیب کانت معتقد است که واقعیت قضایای ترکیبی پیشینی نه فقط در شهود تجربی که در نوعی آگاهی اخلاقی می‌تواند تثبیت شود. آلیسون به این نکته توجه نکرده است. کانت «واقعیت عقل» را با این مثال نشان می‌دهد:

«فرض کنید شخصی درباره تمایل شهوانی خود اظهار می‌دارد که وقتی شیء مورد نظر و فرصت موجود باشد، مقاومت او در برابر این میل کاملاً غیرممکن است. اگر از او بپرسیم که اگر در مقابل خانه‌ای که این فرصت را پیدا می‌کند چوبه دار برافراشتند و بلافاصله پس از ارضای شهوتش به آن آویزش کنند، تمایل خود را کنترل نمی‌کرد؟ برای حدس درباره پاسخ او چندان به تأمل نیازی نداریم. اما اگر از او بپرسیم که اگر یک فرمانروای مطلق با تهدید به همان اعدام از وی می‌خواست که علیه انسان شرافتمندی شهادت دروغ دهد، آیا می‌تواند خود را طوری در نظر بیاورد که می‌تواند بر زندگی با همه عشقی که نسبت بدان دارد غلبه نماید. او احتمالاً جسارت نکند که تأیید کند که می‌تواند یا نه، اما باید بدون تردیدی اقرار کند که چنین چیزی برایش ممکن است» (CPrR, 5: 30).

کانت در درس‌های انسان‌شناسی بر این صحنه می‌گذارد که عشق به حیات و عشق جنسی قوی‌ترین تمایلات عمل انسان هستند (Anth, 7: 276). مثال فوق نشان می‌دهد که حتی این قوی‌ترین تمایلات در برابر فرمان اخلاق امکان تخطی دارند، یعنی می‌توان برخلاف این‌ها به طور اخلاقی عمل کرد. هر تمایلی مقابل تمایل به زندگی یا عشق جنسی تسلیم می‌شود. اما همین تمایلات در برابر وظیفه اخلاقی هیچ به حساب می‌آیند و به تصریح کانت هرکس امکان ایستادگی در برابر این امیال را به‌خاطر پایبندی به قانون اخلاق در خودش می‌یابد. کانت با داستان آنه بولین از تاریخ انگلستان آشنا بود و به این داستان در نقد دوم اشاره می‌کند (CPrR, 5: 155-6). بولین تمام تهدیدها و مشکلات را پیش روی دارد اما علیه انسانی شریف گواهی نمی‌دهد، و این در نظر کانت خود حاکی از عملی بودن عقل است که تحسین و احترام را برمی‌انگیزد. همین نمونه کافی است که نشان دهد فرد می‌تواند برخلاف تمایلات خود دست به عملی شریف بزند. این چه اهمیتی دارد؟ همان‌طور که کلاینگلد به‌درستی نشان می‌دهد ما آگاهی اخلاقی یا آزادی استعلایی را در تعارض دو یا چند تمایل نمی‌فهمیم، بلکه این در تقابل با تمام تمایلات فهم خواهد شد (Kleingeld, 2010: 71).

در واقع مفسران کانت را می‌توانیم با توجه به این نکته به دو دسته تقسیم کنیم. برخی معتقدند که نقطه شروع کتاب بنیادگذاری ربطی به آموزه «واقعیت عقل» ندارد. بدین معناست که کانت روش تحلیلی را به همان معنایی که در تمهیدات آورده به کار نمی‌گیرد، زیرا قضایای ترکیبی پیشینی‌ای نداریم که صحت آن‌ها را دانسته باشیم. آلیسون و شونکر (Schönecker, 2014: 1-14) به این دسته تعلق دارند. اما برخی دیگر از مفسران کانت معتقدند آموزه «واقعیت عقل» در بنیادگذاری از پیش وجود دارد. مثلاً پولس معتقد است که آموزه واقعیت عقل اصلاً از پیش در بخش اول بنیادگذاری موجود است (Puls, 2014: 15-34). نزد وایت‌بک مفهومی از آگاهی اخلاقی، یا «واقعیت عقل» در بنیادگذاری هست (Beck, 1960: 166)، و جرالند پراوس هم معتقد است که مفهوم واقعیت عقل در بنیادگذاری موجود است.

چراکه واقعیت عقل چیزی جز آگاهی اخلاقی نیست و این آگاهی، نقطه آغاز بنیادگذاری است (Prauss, 2009: 123-143). دسته دوم درست می‌گویند چراکه کانت معتقد است (G, 4: 397) مفهوم اراده خیر نیاز به روشن شدن دارد نه اینکه یاد داده شود، پس یعنی از پیش باید نزد سوژه موجود باشد. وقتی می‌گوید «می‌خواهیم مفهوم تکلیف را مورد بررسی قرار دهیم، مفهومی که مفهوم نوعی اراده خیر را هر چند تحت محدودیت‌ها و موانع سوژکتیو معینی است در بر دارد، محدودیت‌ها و موانعی که... مفهوم اراده خیر را پنهان و غیرقابل تشخیص نمی‌سازند، بلکه آن را از راه تضاد درخشان می‌سازند تا روشن‌تر به دیده آید»، اشاره دارد به محدودیت‌ها و موانع سوژکتیوی که در مقابل انجام تکلیف قرار دارند. سپس نشان می‌دهد که فعل برحسب اراده خیر تنها فعلی است که نه از روی تمایل، یعنی همان امر سوژکتیو، بلکه از روی تکلیف صورت گیرد (G, 4: 398). کانت می‌خواهد بگوید کنشی مطابق اراده خیر تنها برحسب فهم ابژکتیو تکلیف ممکن است و هیچ تمایل سوژکتیوی نمی‌تواند تکلیف، یعنی اراده خیر، را به ما بفهماند. بدین معناست که تکلیف خود را نه در تعارض دو یا چند تمایل، بلکه در تقابل با تمام تمایلات فهم خواهیم کرد. این امر نزد کانت آن چیزی است که نیاز به روشن شدن و نه آموخته شدن دارد. و این موارد همگی از ویژگی‌های آموزه «واقعیت عقل» هستند. پس نقطه آغاز کتاب بنیادگذاری یک امر واقع، یعنی واقعیت عقل، است نه امری تجربی.

ما این امر واقع را در خودمان می‌یابیم چراکه دقیقاً همان آزادی ماست و در نتیجه تجربی نبوده پس پیشینی است. پس نشان داده شد که نقطه آغازین بنیادگذاری جایی است که پیشاپیش از صحت آن اطمینان داریم. در واقع این عبارت که «هیچ چیزی در هیچ جای جهان و حتی خارج از جهان نمی‌تواند به اندیشه درآید که به طور بی‌قیدوشرط خوب دانسته شود مگر اراده خیر» (G, 4: 393)، عبارتی تجربی نیست، در نتیجه نمی‌تواند ترکیبی پسینی باشد. همچنین قضیه‌ای تحلیلی نیست چراکه از تحلیل مفهوم اراده خیر بر نمی‌آید که باید بی‌قیدوشرط خوب یا خیر دانسته شود. پس این باید یک قضیه ترکیبی پیشینی باشد. پس بدین ترتیب پاسخ آلیسون داده شده است.

حال باید بررسی کنیم که چطور می‌توانیم با روش تحلیلی به خاستگاه این امر واقع دست یابیم، که اراده خیر باید بی‌قیدوشرط خوب دانسته می‌شود. اول باید نشان دهیم که برخلاف نظر برخی مفسرین دو بخش اول کتاب در امتداد یکدیگر دارای پیوستگی هستند. این امر را باید نشان دهیم چون اولاً اگر قرار باشد روش تحلیلی باشد، باید دو بخش در پیوستگی با هم نوشته شده باشند تا در یک روند واحد مبنای این واقعیت عقل و تحلیل بیشتر آن به دست داده شود. و همچنین بررسی این مسئله از این جهت اهمیت دارد که می‌توان شبهه داشت که دو بخش نخست واقعاً در امتداد هم قرار داشته باشند. برای رسیدن از شناخت عقلانی مشترک به فلسفی، گذر لازم است. کانت می‌خواهد از دل یک موقف (اینجا شناخت عقلانی مشترک/اخلاق) به موقف بعدی برسد. پس برای اینکه بتواند به انجام این فرایند دست یابد، باید از دل تحلیل خود یک موقف، بتوان موقف بعدی را بیرون کشید. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که باید میان هر موقف متن با موقف بعدی متن یک همبستگی مفهومی جدی وجود داشته باشد، یعنی از تحلیل دقیق یک موقف گذار به موقف بعدی تکمیل می‌شود.^{۱۶} کانت گذار از موقف نخست به دوم را با بررسی مفهوم تکلیف کلید می‌زند، چراکه مفهوم اراده خیر را در خود دارد. پس برای جمع‌بندی این بحث، مشخص می‌شود که معنای موقف نخست کتاب، آگاهی اخلاقی سوژه خردورز مرید است که به طور عقلانی بدون اتکا به تجربه برای او حاصل می‌شود، و کانت گذار از این موقف را با شروع بررسی مفهوم تکلیف که از همین آگاهی اخلاقی در موجود متناهی نتیجه می‌شود در بخش اول آغاز می‌کند (G, 4:397). گذار در جایی که فرمول امر مطلق^{۱۷} را ارائه می‌دهد کامل می‌شود (G, 4:402)، و بدین ترتیب به موقف شناخت فلسفی اخلاق می‌رسد. چراکه با به دست دادن این فرمول یا ضابطه آنچه در شناخت عقلانی عام یا مشترک صرفاً در حالتی مضمحل در دست بوده است، به تصریح در می‌آید و واضح می‌شود که این مشخصه شناخت فلسفی است. برای همین این نقطه از متن را نقطه تکمیل گذار از شناخت مشترک به شناخت فلسفی لحاظ می‌کنیم.

بخش دوم با موقف فلسفه مردم‌پسند اخلاق می‌آغازد. شونکر و وود عقیده دارند که در آغاز بخش دوم کتاب شاهد یک شروع تازه هستیم (Schönecker/Wood, 2015: 8)، و تیمرمان (Timmermann, 2007: 13) و آلیسون (Allison, 2011: 35) نیز تفسیر مشابهی دارند. به طور کلی این مفسران معتقدند که نقطه پایان بخش اول، که به شناخت فلسفی اخلاق می‌پردازد، نشان می‌دهد از نظر کانت چه دریافتی از اخلاق درست است. همچنین در گذار از فلسفه مردم‌پسند اخلاق به متافیزیک اخلاق، متافیزیک اخلاق شرط فلسفه مردم‌پسند را به دست نمی‌دهد پس اینجا روش تحلیلی نداریم. در آغاز بخش دوم ما با روندی از بحث سروکار داریم که نگاه اشتباه فیلسوفان به اخلاق را بازمی‌گوید که باید رد شود تا بر مبنای این رد و انکار دوباره به دریافتی درست و البته فلسفی از اخلاق برسیم. بدین معنا آغاز بخش دوم یک شروع تازه است که صرفاً در انتها نتایج بخش دوم قرار است نتایج بخش اول را تأیید کنند. این تفسیر گرچه بر مفسران دو دهه اخیر اثرگذار بوده، ولی به نظر می‌رسد تماماً درست نباشد. زیرا اشاره کانت به اشتباه فیلسوفان، در بخش نخست (G, 4:404)، نشان‌دهنده پیوستگی دو بخش نخست است، چون کانت می‌گوید فیلسوفان اخلاق به سبب بررسی‌های نادرست در شناخت قانون اخلاق دچار اشتباه می‌شوند، پس ما باید از این اشتباه طبیعی فیلسوفانه دوری کنیم و خطای آن را نشان دهیم. پس باید نشان دهیم چه نوع فلسفه‌ای به ما در توضیح آن شناخت مشترک اخلاقی کمک می‌کند. برای همین در ادامه در بخش دوم کتاب به بررسی فلسفه مردم‌پسند اخلاق روی می‌آورد. پس موقف «فلسفه مردم‌پسند اخلاق» که به تبیین اشتباه فیلسوفان از اصل اخلاق اشاره دارد، از دل بررسی متنی همان موقف «شناخت فلسفی اخلاق» برمی‌آید و شاهد یک آغاز تازه در بخش دوم نیستیم. پس دو بخش نخست کتاب در امتداد همدیگر هستند.

اکنون باید پرسید اراده چیست؟ انسان کنشگر است. بدین معنا دارای اراده است. اراده خیر اراده‌ای است که همیشه مطابق خیر عمل می‌کند، «یعنی نتواند شر باشد» (G, 4: 437). برای اینکه اراده نتواند شر باشد، ما باید یک معیار دقیق داشته باشیم که به ما نشان دهد چطور اراده می‌تواند شر باشد یا نباشد. اگر چیزی طبق این معیار باشد شر نیست، ولی اگر طبق این معیار نباشد شر خواهد بود. این معیار مطابق اصطلاحات کانت باید به منزله یک قانون باشد. معیاری سفت و سخت باید به ما بگوید که چه زمانی اراده شر است یا شر نیست، پس این باید دارای کلیت و ضرورت باشد. قانون نمی‌تواند تجربی باشد. زیرا امر تجربی طبق نظر کانت نمی‌تواند به ما کلیت و ضرورت بدهد. پس این قانون باید پیشینی باشد. گفتیم امر پیشینی از ناحیه خود سوژه صدور می‌یابد. پس کانت برای اینکه روش تحلیلی را به معنایی که در تمهیدات آمده است به کار گیرد باید نشان دهد که چطور گزاره‌اش درباره اراده خیر، که پیشتر گفتیم نمی‌تواند جز ترکیبی پیشینی باشد، از ناحیه خود سوژه صادر شده و در نتیجه بر این اساس است که چنین حکمی ممکن شده است. کانت این کار را با تحلیل مفهوم خود اراده کلید می‌زند (G, 4: 412). کانت اعلام می‌کند فقط موجودی متعقل از قابلیت انجام کنش بر مبنای ایده قوانین، یعنی اصول برخوردار است. این همان اراده است. اراده چیزی جز عقل عملی نیست (Ibid). اینجا مجال این نیست که به طور تفصیلی نشان دهیم که چرا هر نوع اراده‌کردنی کنشی از عقل عملی است، و البته ربطی ضروری به موضوع این نوشتار ندارد. فقط همینقدر کافی است که بپذیریم هر نوع کنشی بر مبنای ایده یا تصور قوانین صورت بگیرد، یک کنش بر مبنای اراده است، یا در این حد بپذیریم که کانت چنین اعتقادی دارد، و این کنش بر مبنای اراده همان کنش بر مبنای عقل عملی است چراکه صرفاً با عقل می‌توان قوانین یا اصول را فهم کرد. به این معنا هر نوع اراده‌کردنی نوعی کنش عقل خواهد بود. بدین معناست که کانت با بررسی عقل می‌تواند معنای بیشتر صدور قواعد پیشینی را برای اراده تعیین کند. کانت با بررسی عقل عملی ما را به مفهوم خودقانون‌گذاری می‌رساند. خودقانون‌گذاری اراده آن ویژگی اراده است که به موجب آن اراده برای خودش نوعی قانون است (G, 4: 440). پس صرفاً با داشتن ویژگی خودقانون‌گذار بودن اراده است که داشتن معیار سفت و سخت برای خیر بودن اراده ممکن شده و همچنین این معیار تجربی و آموختنی نبوده بلکه پیشینی خواهد بود. همانطور که دیدیم کانت تمام این فرایند را به طور تحلیلی، به

آن معنایی که در فلسفه نقادی از روش تحلیلی مراد می‌شود، انجام داده است، زیرا اگرچه با تحلیل مفهومی پیش می‌رود، اولین امری که به تحلیل آن می‌پردازد شناختی است واقعی که از صحت آن اطمینان دارد و صرفاً می‌خواهد با تحلیل چنین شناختی به اصل آن برسد.

نتیجه

بر مبنای چنین خوانشی متن متعلق به دوره نقادی فلسفه کانت به هیچ وجه از لحاظ روش قرار نیست عقب‌گردی به دوره پیشانقادی باشد. نشان دادیم در نقطه آغازین متن دریافتی عقلانی و واقعی (در معنای کانتی) از اخلاق داریم و با تحلیل آن دریافت می‌خواهیم نشان دهیم دارای شرایط کافی برای آن دریافت هستیم. نشان دادیم که مفهوم «واقعیت عقل» را باید در بنیادگذاری مفروض گرفت، و روش تحلیلی می‌خواهد نشان دهد که به چه معنا این واقعیت تحقق موجهی پیدا می‌کند. این واقعیت که نقطه دریافت خود عقل از آزادی‌اش است، تنها بر مبنای خودقانون‌گذاری خود اراده ممکن می‌شود، و این خودقانون‌گذاری ویژگی اراده‌ای است که دارای این واقعیت عقلانی باشد و به این معناست که ما می‌توانیم احکام ترکیبی پیشینی درباره اراده صادر کنیم. خودقانون‌گذاری اراده سوژه عقلانی شرط ضروری صدور احکام درباره خیر بودن اراده خیر است، زیرا این خودقانون‌گذاری است که می‌تواند مبنایی برای صدور چنین احکامی مهیا سازد. نقطه آغاز متن کتاب بنیادگذاری شامل قضایای ترکیبی پیشینی است. صحت این قضایا بر اساس مفهوم «واقعیت عقل» تضمین می‌شود و کانت می‌خواهد بر اساس روش تحلیلی به خاستگاه این واقعیت که صحت آن مفروض گرفته می‌شود برسد. با تحلیل خود از متن بنیادگذاری در تقابل با مفسران نشان دادیم کانت چنین دریافتی از اثر خود دارد. اگر در اثبات این دریافت بر حق باشیم معنای اثر کانت، یعنی بنیادگذاری، خود را بیشتر نمایان خواهد کرد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

ملاحظات اخلاقی

تمامی اصول اخلاقی در نگارش این مقاله رعایت شده است.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان این مقاله مشارکت یکسانی داشته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

¹ search

² establishment

^۳ ارجاع دهی به متون (جز درس‌های منطق) بر مبنای شماره‌گذاری صفحات ویراست مورد توافق آکادمی برلین است:

Kants gesammelte Schriften, Akademie Ausgabe (Berlin: deGruyter, 1902)

همچنین در نقل قول‌ها تأکیدات از نگارنده این سطور است.

⁴ method

⁵ autonomy

⁶ Prolegomena to Any Future Metaphysics

⁷ given⁸ conceptual-analytical⁹ Jäsche¹⁰ Actual¹¹ Good will¹² Duty¹³ fact¹⁴ reality¹⁵ deed

^{۱۶} اینجا باید توجه نماییم که این تبیین از گذار اصلاً محل توافق نیست. برای مثال شونکر معتقد است که گذار کردن نزد کانت رسیدن به موقف بعدی است به طوری که فرایند متن به خودی خود در این رابطه ضروری نیست. یعنی مفهوم گذار در خود نحوه حرکت نیست، بلکه صرفاً استدلال آوری برای خود مواضع و در نتیجه صرفاً چستی خود مواضع اهمیت دارد (Schönecker, 2009: 99). همچنین تیمرمان طراحی دقیق متنی را نمی‌پذیرد (Timmermann, 2007: 14). اما به طور کلی روش تحلیلی متن نمی‌تواند به نحو دیگری باشد مگر اینکه از دل گذارها مواضع به ضرورت از دل همدیگر بیرون کشیده شوند و در نتیجه روند متن باید ضروری باشد.

¹⁷ Categorical Imperative

منابع

اصلی

Anth: Kant, Immanuel (2006). *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, Trnaslated and Edited by Robert B. Loudon, New York: Cambridge University Press.

CPR: Kant, Immanuel (1998). *Critique of Pure Reason*, Trnaslated and Edited by Paul Guyer and Allen W. Wood, New York: Cambridge University Press.

G & CPR: Kant, Immanuel (1996). *Practical Philosophy*, Trnaslated and Edited by Mary.J Gregor, New York: Cambridge University Press.

CJ: Kant, Immanuel (2000). *Critique of the Power of Judgment*, Trnaslated and Edited by Paul Guyer Eric Matthews, New York: Cambridge University Press.

Prol: Kant, Immanuel (1997). *Prolegomena to Any Future Metaphysics*, Trnaslated and Edited by Gary Hatfield, New York: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel (1992). *Lectures on Logic*, Trnaslated and Edited by Michael Young, New York: Cambridge University Press.

ثانویه

Allison, Henry E. (2011). *Kant's "Groundwork for the Metaphysics of Morals": A Commentary*. Oxford University Press.

Beck, Lewis White (1960). *A Commentary on Kant's Critique of Practical Reason*, Chicago: The University of Chicago Press.

Descartes, Rene (1984). *The Philosophical Writings of Descartes*, vol 2., trans. John Cottingham, Robert Stoothoff, and Dugald Murdoch, New York: Cambridge University Press.

Guyer, Paul (2007). *Kant's Groundwork for the Metaphysics of Morals: A Reader's Guide*, continuum.

Kleingeld, Pauline (2010). Moral consciousness and the 'fact of reason', Edited by Andrews Reath and Jens Timmermann, In *Kant's Critique of Practical Reason A Critical Guide*, New York: Cambridge University Press.

Michael H. McCarthy (1976). Analytic method and Analytic Propositions in Kant's Groundwork. *Dialogue*, 15, pp 565-582.

Prauss, Gerold (2009): Reason Practical in Its Own Right, Edited by Karl Ameriks and Otfried Höffe, In *Kant's Moral and Legal Philosophy*, New York: Cambridge University Press.

Puls, Heiko (2014). Quo errat demonstrator – warum es in der Grundlegung eine Faktum-These gibt. Drei Argumente gegen Dieter Schöneckers Interpretation, Hrsg von Heiko Puls, im *Deduktion oder Faktum?*, Berlin: De Gruyter.

Schönecker, Dieter, (2009). The Transition from Common Rational Moral Knowledge to Philosophical Rational Moral Knowledge in the Groundwork, Edited by Karl Ameriks and Otfried Höffe, In *Kant's Moral and Legal Philosophy*, Cambridge University Press.

Schönecker, Dieter, (2014). Warum es in der Grundlegung keine Faktum-These gibt. Drei Argumente, Hrsg von Heiko Puls, im *Deduktion oder Faktum?*, Berlin: De Gruyter.

Steigleder, Klaus (2023). *Kants »Grundlegung zur Metaphysik der Sitten« Ein einführender Kommentar*, Hamburg: Felix Meiner Verlag.

Timmermann, Jens, (2007). *Kant's "Groundwork of the Metaphysics of Morals": A Commentary*. New York: Cambridge University Press.

Wood, Allen W./ Schönecker, Dieter, (2015). *Immanuel Kant's Groundwork for the Metaphysics of Morals A Commentary*, Translated by Nicholas Walker, Harvard University Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی